

تاریخ مذهب شیعه

(۶)

گروهی از ایشان گفتند که عبدالله ابن محمد در گذشت و برادرش علی ابن محمد را جانشین خود ساخت و مادر وی زنی قضاوی بود و ام عثمان نام داشت و دختری جدیر ابن عبده (غیره) ابن معتب ابن العبدان المجلان ابن حارثه ابن ضبیعه ابن حرام ابن جعل ابن عمرو ابن الجاف ابن قضاة بود و پس از خود پسرش ذهل ابن هنی ابن بلی ابن عمرو ابن الجاف ابن قضاة بود و پس از خود پسرش حسن را که مادرش کنیز بود به جانشینی خویش برگزید کسانیکه گفته اند علی و محمد ابن علی ابن عبدالله ابن عباس ابن عبدالطلب را جانشین خود ساخت در نامزد امامت اشتباه کرده اند و حسن پس از خویش پسرش علی را که مادرش لیثه دختر ابوهاشم عبدالله ابن محمد ابن حنفیه بود امامت داد و وی پسرش حسن ابن علی را بجای خویش نامزد کرد و مادر وی علییه دختر عون ابن علی ابن محمد ابن حنفیه بود و چنین گویند که هر که بامامت نامزد شود باید از فرزندان محمد ابن حنفیه باشد و مهدی قائم نیز از پشت وی خواهد بود و اینان گیسایه خالص هستند که بدین اسم نامبردار شدند و بویژه مختاریه نام دارند جز اینک که دسته ای از ایشان جدا شده و امامت را از پشت محمد ابن حنفیه ببریهند و گفتند که حسن ابن علی برود کسی را پس از خود بامامت نامزد نکرد و جانشین و امامی پس از او نیست تا اینکه محمد ابن حنفیه خود باز گردد و وی مهدی آخر الزمان باشد.

گروهی گفتند که ابوهاشم عبدالله ابن محمد ابن حنفیه سیارش کرد که پس از وی عبدالله ابن معاویه ابن عبدالله ابن جعفر ابن ابی طالب که در بیرون شهر کوفه جای داشت و مادرش ام عون دختر عون ابن عباس ابن زبینه ابن حارث ابن عبدالطلب بود جانشین او شود و چون در آنگاه عبدالله کودک بود این راز با صالح ابن مدرک در میان گذاشت و بفرمود که آنرا نگاه دارد تا چون او بمردی رسد بوی سیارد و صالح آن راز همچنان نگاه میداشت تا آن زمان که عبدالله بمردی رسید بوی سپرد . باری گویند که او امام و دانای بهر چیز است درباره او گزاف گوئیها کرده اند تا بدانجا که گفتند خداوند ارجمند و الاهی است و آن در عبدالله ابن معاویه است و ایشان از یاران و پیروان عبدالله ابن

حارث اند و حارثیه نام دارند و حارث از مردمان مدائن بود و اینان همگی کزاف گوی باشند. چنانکه گویند: هر کس امام را بشناسد تواند هر کار که خواهد بکند. و عبد الله ابن معاویه خدایگان اصمغان بود و ابو مسلم او را در زندان خویش بکشت.

گروهی گفتند که ابو هاشم عبد الله ابن محمد سیارش کرد که پس از وی محمد ابن علی ابن عبد الله بن عباس ابن عبد المطلب جانشین وی شود زیرا در سرزمین شراهه شام در نزد او در گذشت و چون در هنگام مردن وی محمد ابن علی کودک بود این وصیت را با پدرش علی ابن عبد الله ابن عباس در میان نهاد تا هر گاه پسرش بر مردی رسد بوی سیارد. چون محمد ابن علی برومند شد پس وصیت ابو هاشم عبد الله ابن محمد را بوی برگفت و گویند که محمد ابن علی امام و خداوند ارجند و الاودانای بر هر چیز است و هر که او را بشناسد هر کار که خواهد تواند کرد و این کزافه گویان را اولادیه نام دارند باری یاران عبد الله ابن معاویه و پیروان محمد ابن علی در باره وصیت ابو هاشم عبد الله ابن محمد بایکدیگر بستیزیدند و از در دشمنی درآمدند تا اینکه بدآوری مردی از سران و دانشمندان خویش که ابازریاح کنیه داشت تن در دادند و گفتند که هر چه او گوید بپذیریم اباریاح بر راستی و درستی سیارش ابو هاشم عبد الله ابن محمد در باره محمد ابن علی ابن عباس گواهی داد و از سخن وی بیشتر پیروان و یاران عبد الله ابن معاویه بازگشته و با گفتار وی هندستان شدند و امامت محمد ابن علی درآمدند و زواندیه بدیشان نیرو یافتند.

گروهی گفتند که مهدی قائم ابو هاشم است و وی خداوند کار جهانیان باشد و باز گردد و دین و داد را در میان مردمان بر پای دارد و دارای جهان شود و جانشینی پس از وی نباشد و کسانی که درباره وی اینگونه کزاف گوئیا را کرده اند بیایه یاران بیان نهادی بودند و گفتند که ابو هاشم بیان را از جانب خداوند پیغمبری برانگیخت و بیان پیغمبر است و آیه شریفه «هَذَا آيَاتُ الَّذِينَ وَهَدَى» (۴: ۲۳۸) را تاویل کرده و در این گفتار بآن استناد نموده اند. باری بیان پس از درگذشت ابو هاشم دعوی پیغمبری کرد و نامه به ابو جعفر محمد ابن علی بن حسین (ع) نوشته و او را بخویشتن بخواند و آن نامه اینست «اسلم تسلم و تترق فی سلم و تنج و تنضم فانك لا تدري اين يجعل الله نبوه و الرساله و ما على الرسول الا البلاغ و قد اهدى من اهدى» یعنی «به پیغمبری من گردن نه تا آسوده باشی و بر نردبان (ایمان) بالا روی و دستگار شوی و سودبری زیرا تو ندانی که خداوند نبوت و رسالت را در کجا آشکار کند و بر پیغامبر پیام است و پوزش کسی پذیرفته آید که از خداوند هراسیده باشد».

چون ابو جعفر محمد ابن علی نامه بیان بخواند بفرمود تا کاغذ وی را بفرستاده او عمر ابن ابی عقیف از وی که این نامه آورده بود بخوراندند. باری سرانجام بیان بر سر این دعوی کشته و بدار آویخته شد.

چون ابو مسلم عبدالله ابن معاویه را در زندان خویش بکشت یادان و پیروان وی پس از او بر سه دسته شدند و گروه اندکی از شیعیان براهبری مردی از یاران وی که عبدالله بن حارث نام داشت و پدر وی از زندیقان مدائن بود به عبدالله ابن معاویه بگراشیدند پس این مرد بر پیروان عبدالله ابن معاویه پدید آمد و ایشان را بگراف گومی و تناسخ و اظلمه و دور بخواند و این سخنان را به جابر ابن عبدالله انصاری و جابر ابن یزید جعفی که از یاران پیغمبر بودند نسبت داد و بدین گفتار ایشان را بفریفت تا اینکه آنان را از همه واجبهها و سنتها و دستورهای دینی دور داشت و چنان وانمود کرد که کیش و آئین جابر ابن عبدالله و جابر ابن یزید که خداوند هر دوی ایشان را پیامرزا چنین بوده است حال آنکه آنان از چنان کیش و آئینی بیزار و برکنار بودند.

گروهی گفتند که عبدالله ابن معاویه ندرده و زنده است و در کوههای اصفهان جای دارد و هرگز نمی میرد تا اینکه بزرگان آن شهر بمردی از بنی هاشم که از فرزندان علی و فاطمه است رهبری نماید.

گروهی گفتند که عبدالله ابن معاویه مهدی قائم است و پیغمبر (ص) به آمدن وی مژده داده و او دارای جهان شود و گیتی را که بیدادوستم فرا گیرد پراز دین و داد کند و پیش از اینکه درگذرد امامت را بمردی از بنی هاشم از فرزندان علی ابن ابی طالب (ع) بسپارد و آنگاه بمیرد.

گروهی گفتند که عبدالله ابن معاویه دو گذشته و بجای خویش کسی را باز نگذاشته است و امامی پس از وی نیاید این گروه همچنان در میان دیگر تیره های شیعه دودل و سرگردانند و از آن دسته ها ندانند کدام یک را برگزینند و بسوی چه کس بازگشت نمایند. و کیسانیه اکنون امامی ندارند و چشم براه بازگشت مردگانند ولی عباسیه امامت را در فرزندان عباسی استوار داشته و تا کنون پیشوایانشان از این خاندانند.

باری اینان دسته های کیسانیه و عباسیه و حارثیه بودند حرم دینان از ایشان پدید آمدند و آغاز گزافه گومی را اینان کردند و سخنان نابجائی درباره امامان گفتند و آنانرا خدایان خوانده و از پیغمبران و فرستادگان خدا و فرشتگان شردند و در پیرامون دور و اظلمه و تناسخ که بازگشتن روانها در آنها است سخنها گفتند و روز رستخیز و بازپسین و شمار را ناچیز شمردند و چنین پنداشتند که سرامی جز این گیتی نیست و رستاخیز بیرون شدن روان از تن و درآمدن در بدنی

دیگر است اگر نیکوکار باشند نیکی بینند و اگر بدرفتار باشند برنج و بدی افند به تنهایی که اندر آمده اند شادمان زیسته و یاد در شکنجه و آزار باشند و آن بدنها بهشت و دوزخ ایشان است و چندانکه زینداز پیکری به پیکر دیگر جای بجای شوند و چون در تنهای مردمان نیک سرشت در آیند شاد کام و نیک انجام باشند و اگر در پیکر های زشت چون سگان و بورنیگان و خوکان و ماران و کژدمان و خزندگان و سرگین گردانگان جای گزینند در رنج و آزار بوده و شور بخت و بد فرجام کردند و پیوسته از پیکری به پیکر دیگر جای بجای شوند و در رنج و سختی جاودان بمانند .

باری این معنی بهشت و دوزخ در نزد ایشان است و روز باز پسین و رستاخیز و بهشت و دوزخی را جز این باور ندارند و چنانکه گفتیم باندازه کردار و رفتار خویش پاداش بینند و اگر چنانچه از آنان گناهی سرزند یا امامان خود را انکار کنند یا از فرمان آنان سرپیچی نمایند روان ایشان بکیفر رنج و آزاری که یاد نمودیم دچار گردد .

از کتاب روحانی زبردست. نوشته ژول ورم فرانسوی

ترجمه : غلامرضا سمیعی

شبانان خدا

پسر عزیزم اگر اوراد و اذکار را که فرزند یگانه خدا برای ما ، بلی برای ما گوسفندان بی زبان ، از آسان آورده خوانده باشی قطعاً بیاد داری آنجارا که فرموده است : « ای گوسفندان و بره های بی زبان من ! از بخشایش مال خود به خدام پسر یگانه ام دل مشغول مدارید زیرا تنها در این صورت است که حق را بصاحبش رسانیده اید . »

آقای قدوسی مآب در حالیکه دستی بر محاسن انبوه خود داشت و با دست دیگر مثنی اسکناسهای گران قیمت را نوازش میداد بیکی از مریدان بر خورده با او از هر دو سخن میگفت .

— خوب حضرت آقای کشیش حالا دیگر بحمد الله ثروتمند شده اند ؟

— ثروت ! خدا نکند ، برادر عزیز ما خازنی بیش نیستیم ، بلی عزیزم

خانه ما بیت المال و هر چه هست از حضرت ابن الله است ، عجب عجب !! بنده فانی و ثروت ! ما و مال و منال دیامعاذ الله ! ! ! . . .